

کشیدگی و برگشت و جمع آنها به سوی امهات و اصول است که جز خدا که نور هستی و آفریننده و نازل کننده و قبض کننده است نمی داند: «وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» چون سایه ها که در امتداد نور پدید می آیند و پیوسته تغییر و تحول دارند و با شعاعهای آن بلند و کوتاه می شوند و بر می گردند و قبض می شوند: «أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا، ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا» فرقان / ۴۴ و ۴۵، راسخان در علم از مشابهات عبور می کنند تا به اعماق و بطون آنها برسند. نه چون کج اندیشان فتنه جو در مشابهات توقف دارند و نه چون جامدان - جمود در تفسیر لغات و کلمات و تنزیل آیات راسخان تأویل نسبی را در می یابند و به آنچه نرسند ایمان علمی و کلی دارند «كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» و از زین قلوب اندیشناك «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» و چشم به رحمت خاص پروردگار «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» و به افق روشن و روز جمع: «إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ». پس تأویل در خط بر گشت تنزیل و در ابعاد طولی و اعماق و بطون همه کتاب است، و محکمت و مشابهات در سطح و اوج صعود و موج نزول آیات است نه جدا و مشخص از هم و نه مقابل هم تا مشابهات به محکمت عرضه شود که همین امر نیز منشأ تشابه و فتنه گردد. روایات صحیح و معتبر هم همین را می نمایند. «مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَمَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا لَهُ حَدٌّ وَلِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ» = (هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه آنرا ظاهر و درونی و در آن حرفی نیست مگر آنکه آنرا حدی است و هر حدی را طلوعگاه و افقی)، «ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَاضِيٌّ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ، يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلَّمَا مِنْهَا شَيْءٌ وَقَعَ» = (ظهر آن تنزیلش است و تأویلش بطن آن می باشد، مقداری از قرآن تأویلش گذشته و برخی از آن هنوز تأویل نشده جریان دارد همچون جریان آفتاب و ماه - هر زمان و هر چه از آن چیزی واقع و یا نمودار می شود). شاید «كُلَّمَا» متعلق به بجزی نباشد و جواب شرط مقدر و یا حذف شده باشد. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَحَدًّا وَمَطْلَعًا» که گویا با گذشت و صعود از هر بطن و حدی افقی باز و چشم -

اندازی نمایان می شود. «وَالْبَطْنِ بَطْنٌ وَالظَّهْرُ ظَهْرٌ»، «دولوان آیه ای که اگر نزلت در قوم  
 تم مات اولئك القوم ماتت آیه ای که باقی من القرآن شیء، «ولکن القرآن یجری اوله  
 علی آخره ما دامت السماوات والأرض» و لیکل قوم آیه ای که نقلوها هم منها من خیر او  
 شر، = (واگر آیه ای همینکه درباره مردمی نازل شد آنگاه آن مردم مردند، آیه  
 بمیرد و از حرکت بازماند، از قرآن چیزی باقی نمی ماند، ولی قرآن اولش  
 بر آخرش جاریست تا آسمان و زمین باقیست، و برای هر قومی آیه ایست که آنرا  
 همی تلاوت کنند که هم آنان خیر یا شری از آن دریاوند).

از اینگونه مضامین عالی و پرمایه روایات دیگر است که منابع و متون آن  
 در دسترس این مهجور زندانی نیست و باید مراجعه شود.

\*\*\*

ترجمه همانا آنانکه کافر شدند هرگز نه  
 دارائیهایشان اندکی آنان را از خدا بی نیاز  
 کرده و نه فرزندانشان، همینها بند گیرانه  
 آتش.

همچون روش فرعونیان و آنانکه پیش از  
 ایشان بودند: تکذیب نمودند به آیات ما  
 پس گرفتشان خدا به گناهانشان و خدا سخت  
 عقوبت است.

بگو مر آنانرا که کافر شدند: به زودی  
 مغلوب می شوید و محشور شوید به سوی  
 دوزخ، و بد آماده بستر است.

راستی برای شما آیه ای بود درباره دو  
 گروهی که با هم برخوردند، گروهی  
 می جنگید در راه خدا و دیگری کافر که  
 آنان را می دیدند دو چندان خودشان  
 دیدنی به چشم، و خدا تأیید می کند به یاری  
 خود آنکه را بخواهد، به حقیقت در این امر  
 عبرتی است برای دارندگان بینشها

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ  
 مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ①

كُذِّبَ آلُ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا  
 بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ  
 الْعِقَابِ ②

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُخْرَجُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ  
 وَبِئْسَ الْبِهَادُ ③

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّائِمَاتِ ۚ إِذْ قَاتِلْتُمْ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَأَخْرَجَ كَافِرَةٌ تَرَوْنَهُمْ قَتَلْتُمْ رَأْيَ  
 الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ  
 لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ④

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ  
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ  
السَّوْمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرِثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاِبِ ﴿۱۵﴾

قُلْ أَدْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ  
رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا  
وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ  
بِالْعِبَادِ ﴿۱۶﴾

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا  
عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۷﴾

الضَّالِّينَ وَالضَّالِقِينَ وَالْقَنِيعِينَ وَالْمُتَّقِينَ  
وَالْمُتَّعِفِينَ بِالْأَسْحَابِ ﴿۱۸﴾

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ  
قَابِئًا بِالْقَسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۹﴾

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ تَعَاوَمَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ  
أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا  
بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ  
الْحَسَابِ ﴿۲۰﴾

إِن كَانَ حَاجُكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَبِحَيْمِ اللَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي  
وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسَلَمْتُ فَإِنْ  
أَسَلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ كَفَرُوا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ  
بِاللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۲۱﴾

آرایش شده برای مردم دوستی شهوات  
از (نوع) زنان و فرزندان و انباشته‌های  
بسته‌ای از طلا و نقره و اسبان نشاندار و  
چارپایان و کشت، این بهره زندگی دنیا  
است و خداست نزد او نیک بازگشتگامی.

بگو: همان بیا گاهانم شما را به گزیده‌تر از  
اینها بستان؟ برای آنانکه پروا گیرند، نزد  
پروردگارشان است باغستانهای خرمی که  
همه جا جاریست از بنشان نهرها، جاویدانند  
در آن، و زوجهای پاکیزه شده، و خوشنودی  
از خدا و خدا پس بینا است به بندگان.

همه آنان کسانی هستند که می گویند پروردگارا  
براستی ما ایمان آوردیم پس بیا مرز  
گناهانمان را و نگهدار ما را از عذاب آتش.  
آن پایداری کنندگان و راستگویان و  
فروتنان و بازدهندگان و آمرزش جویان  
در سحر گاهان.

گواهی داده خدا: همانان نیست خدائی مگر  
او و گواهی داده فرشتگان و دانشداران  
در حالی که ایستاده‌اند به قسط، نیست  
خدائی مگر هدوی عزیز حکیم.

به حقیقت که آئین نزد خدا اسلام است،  
اختلاف نکردند آنانکه داده شدند کتاب را  
مگر پس از آنکه آمدشان علم، به سبب  
تجاوزکاری در میانشان، و آنکه کافر شود  
به آیات خدا پس به راستی خدا تند حساب  
است.

پس اگر آنان با تو مواجه کنند بگو تسلیم  
کرده‌ام رویم را برای خدا و آنکه پیرویم  
کند. و بگو به کسانی که کتاب بدانان داده  
شد و امی‌ها آیا تسلیم شده‌اید؟ پس اگر  
تسلیم شده‌اند در حقیقت هدایت یافته‌اند  
و اگر روی گردانند، پس تنها وظیفه تو  
ابلاغ است و پس و خدا بینا است به بندگان.

## شرح لغات

دَاب: روش، کوشش، عادت به چیزی که از کوشش حاصل شود یا کوششی که عادت شود.

عِقَاب - عذاب و سختی‌ها و مصائبی که در پی گناه و یا لازمه آن باشد، هر چه از پشت سر در پی چیزی آید.

مِهَاد: فرش، فرش گسترده، بستر، زمین گود. از مَهَد: فرش یا بستر خواب را گسترد و آماده کرد، برای کاری آماده شد، کسب کرد.

فَيْئَة: گروه، قبیله، گروه از دیگران جدا شده و شکل گرفته و به هم گرائیده، به صف کشیده شده. از قَائ، چیزی را شکافت و از هم جدا کرد، سرش را شکافت، یا از قِي: سایه برگشت.

يُؤَيِّدُ، از آید: نیرو، تأیید، رساندن نیرو برای انجام کاری دشوار، در فارسی به معنای تصدیق گفتار یا کار انجام شده.

قَنَاطِير: جمع قِنْطَار: مال بسیار، انباشته، صد رطل، مقدار بسیار و سر بسته و انباشته‌ای که در روز کاران مختلف است، پل.

خَيْل: گروه اسب و استر. مجازاً: سواران، سوارکاران، از خَال: دچار خیال شد، گمان کرد؛ از این جهت که خیلداران و سواران دچار خیال برتری می‌شوند.

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَأُولَئِكَ هُمُ  
وَقُودُ النَّارِ. کفروا حدود و گرایش به کفر را از گذشته تا حال می‌رساند؛ لَنْ  
تُغْنِي: ابدیت منفی را در آینده؛ عنهم: دفاع و نگهداریها؛ مِنَ اللَّهِ: آنچه را از جانب  
خداست؛ ایمان، مواهب، بصیرت، استعدادها، یا عذابها و شکست‌هایی که از جانب  
خدا و به اقتضای سُنَنِ الهی به کفر پیشگان باید برسد. شَيْئًا: مفعول لَنْ تُغْنِي و  
بیان آن یا من الله است. اولئك وهم وَقُودُ النَّارِ: جمله اسمیه و اشاره کنائی به بعید  
و ضمیر جمع بیان ثبات، تأکید و حصر است؛ آنانکه به کفر گرائیدند، از سقوطشان

نگه نمی دارد اموالشان و نه اولادشان، در برابر آنچه از جانب خداست، از ایمان به حق و شناخت وظایف که برای مؤمنان است، و یا عذاب و شکستی که برای کافران، هیچگونه بی نیازی یا هیچ چیزی که از جانب خدا نباشد، شیئاً، اینها خود گیرانه آتشد. این از لوازم کفر است که هر چه آدمی فطریات و استعداد های انسانی را که حرز بقاء و حیات است، زیر پرده های شهوات و آمال گذارد و آنها را در تاریکی های آن پنهان کند، به جمع مال بیش از ضروریات و وسیله حیاتی و جمع نفقات که از همه نزدیکتر اولاد است، حریصتر می شود، تا زیر چنین سپری خود را از آسیب های طبیعی و اجتماعی و عوامل فساد نگه دارد. کافر - به معنای اصلی - همین است، همین که عرضیات گذرا و علاقه های اعتباری را که خود او باید سر رشته های ناتوان آنها را نگه دارد تا نکسلد، به جای جوهریات و مواهب ذاتی نگهبان و وسیله بقاء می گیرد، با اینکه اینها همه نیاز است نه بی نیازی، هر چه نیاز بیشتر، نیازمندی و نگرانی بیشتر و تهاجم موجبات سقوط و فنا شدیدتر. لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم... شیئاً. کافر که ایمان فطری و عقلی به مبدأ و مسیر حیات و مسئولیت های ناشی از آن را ندارد، از خود و خلائق و خلق بیگانه و با بیگانه: مال و مظاهر آن، بیگانه می گردد و با آنها ترکیب می یابد و بالا و پائین می رود و زیر و زبر می شود و با موج آنها موج بر می دارد و حباب و کف و برخورد به دیوارهای ساحل، آن گاه بر گشت و فنا: *فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً*، و آنچه نافع است پایدار می ماند: *وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ*، آنها کفند، چون نر کیبی هستند از هوای درونی و پرده و نمائی از آب دارند و روی امواج متضاد و گسیخته و ناپایدار می روند. از دیگر نظر، گیرانه آتشد که مواهب و انگیزه های انسانی شان با شهوات و غرائز پست و نامقاومشان در گیر است تا حد یوکی و یوکه قابل احتراق. *أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ*: آتش جنگها و احتراق نفوس و استعدادها شعله ها - نیست از همین گیرانه (وقود) ها، دودهایی که فضای بشری و طبیعی را مسموم ساخته است از همین دوزخ افزایش جوئی می باشد.

آیا انسان با همه استعدادها و مواهب عالی و متعالی برای همین است و باید ساقط شود؟ ساقط تر از دیگر جانوران و خشک و پوک و پوک و دوزخ، هم سوختن و هم سوزاندن و هم تهی و بی سیر در برابر حوادث و عوامل فنا؟ مگر از درون خود سرچشمه ندارد تا بجوشد و آتشها را خاموش و استعدادها را برویاند و علم و حیات نیرومندی یابد تا وقایع و سیری در برابر حوادث سازد؟ آن سرچشمه چگونه و به چه وسیله باید باز و جاری گردد؟ جز با ایمان و پیوستگی به مبادی حیات و حرکت صعودی به سوی آن و در پرتو آیات و علم راسخ و رساننده به تأویل متشابهات؟ چون در پرتو شعاعهای آیات سرچشمه ایمان جاری شد و دیدهها باز و علمها راسخ گردید و قدرت توحیدی به حرکت آمد و به حرکت آورد و رویاند، آتشهای آتش افروزان و همه کشان اموال سرد، و صفشان در برابر صف ایمان شکسته و ورشکسته، و اموالشان و نفراتشان که یگانه وسیله غنا و تاخت و تازشان بود، و بالشان می گردد: ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم... این حقیقتی است از درون حیات در متن تاریخ متضاد و متحرک.

كذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ، فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. کذاب، تشبیه و تمثیلی از مضمون «ان الذین کفروا...» است: روش آنها چون روش فرعونیان است و آنانکه پیش از آل فرعون بودند - در چشم انداز تاریخ - که با استغناء از اموال و نفرات آیات ما را تکذیب کردند و خدا در اوج تکذیب و طغیان گرفت و گرفتارشان کرد؛ مهارشان را گرفت و از مرکب طغیانشان فرود آورد. این أخذ خدا به سبب و در دنباله «ذنب» و از آثار روش (دأب) آنان

۱- از علم سیر کن که هر حوادث از علم قویتر سیر نباشد  
آن علمی که ناصر خسرو بدان می یالد همانست که با رهبری و رهگشائی و هدف یابی ایمان پیش رود و راسخ گردد و مسؤولیت آورد، نه دریافتهای جامدی که از مسؤولیت برهاند و فتنه و سرکشی آورد و با وسیله زندگی پست و کاسه گدائی گردد.  
فغان که کاسه زرین بی نیازی را گرسنه چشمی ما کاسه گدائی کرد

آمد، نه همین به سبب تکذیب که خود محصول و دنباله آن رفتار و روش آنان بود که روششان دنبالهائی شد که تعقیبشان کرد. **وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ**: همان شدیدالعقاب که از درون موسی خروشید و از همه وجود و اعضایش جوشید تا آن چهره پر مهر را که برای رهائی گوسفندی دریا بانها دوید و آن زبان و آن دست، تا عصای چوپانیش، یکباره دگرگون شد و طوفانی از خشم بر آورد و از هر سو طاعی را تعقیب کرد، دریای آرام را طوفانی کرد تا مهارش زد و از هر کب طغیان به دهان طوفانش کشید. همان اراده شدیدالعقاب که هم از قلب طبیعت سر بر آورده - تا به هر فرد و ملتی که با آفرینش و طبیعت هماهنگ است نیرو بخشد و پیش برد، و آن را که با سنن بستیزد مهار یا طرد کند. چه آنها که با اتکاء به اموال و نفراشان طغیان کنند و چه آنان که با همکاری یا تسلیم راه طغیان را باز کنند. اسم ظاهر و واحد **اللَّهُ** و تکرار آن - **اِخْذْ هُمُ اللَّهُ... وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ**، بعد از ضمیر جمع متکلم آیاتنا - همین ظهور فعالیت اراده واحد و برتر از اسباب و آیات را می رساند.

**قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْلَبُونَ وَ يُنْفِقُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بُنِيَ الْعِهَادُ** این فرمان و اعلام نهائی پس از بیان آن سنن آمده است. آنچه روی پرده تاریخ و جوامع پدید می آید، و آنچه در پس پرده و برتر از دیده ها جریان دارد، آن غنا جوئی و اتکاء به اموال و اولاد و نفرات و افساد و پوکی و پو که شدن در اوج طغیان، و آن سر بر آوردن نیروی متقابل و خروشان شدیدالعقاب، همینکه این تقابل و تضاد مشخص گردید و به کمال خود رسید؛ غلبه این و مغلوبیت آن حتمی و اعلام شدنی است: **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْلَبُونَ**. سین تقریبی و تأکید، مغلوبیت نزدیک و حتمی کافران را، و فعل مجهول، نامشخص بودن فاعل و عامل غلبه را می رساند، که همینگونه صفوف انسانهای مؤمن و آگاه نمایان می شود. این شکست مرگ آور مشهود است و راز این مشهود حشری رانده شدن به سوی دوزخ و با

هم پیوستن آنها در آن جایگاه آماده است. چون با فاصله زمان و مکان، روش و دأب آنها با فرعونیان پیش از آنها و پس از آنها، یکی است که به هم می‌رسانند و از هم پیروی می‌کنند، تکیه به اموال و نفقات، طغیان بر خلق و خالق و تکذیب آیات است. و تحشرون إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ النَّصْرَانِيِّينَ يُفْتَنُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْآخِرَىٰ كَأُولَىٰ الْأُولَىٰ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ زَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - خطاب به مسلمانان برای نشان دادن نشانی از آن سنن: «ان الذين كفروا... كذاب آل فرعون... قل للذين كفروا...» است که تکوین یافت و در فراز تاریخ و در واقعه بدر شکل گرفت و رخ نمود. این اولین صف آرایی و برخورد دو گروه «فئة» بود که اندیشه و فکر و عقیده جداشان کرد و در برابر هم واقع شدند و سر آغاز شکست طاغیان گردید. شاخص ناهم سطحی و جدائی آن دو گروه همین بود که یکی در راه خدا می‌جنگید. فِتْنَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و دیگری پایدار و غوطه‌ور در کفر - وَالْآخِرَىٰ كَأُولَىٰ كَافِرَةٌ - آن با شناخت هدفهای حیات و روشنی راههایش پیش می‌رفت و نبرد می‌کرد، و این در پرده‌های کفر و جاهلیت و امانده بود. کافرة که وصف ثبوتی و در مقابل تقاتل فی سبیل الله آمده، بیان این است که اینها در کفر ثابت مانده بودند. و راه جامع و مشخص نداشتند. سران برای دفاع از امتیازات و اموال، و افراد متوسط متعصب برای حمایت از عقاید و بتها به میدان کشیده شده بودند، او باش بی اراده و چشم و گوش بسته مزدور بودند. پیشروان در راه خدا با آنکه به چشم خود و از نزدیک کافران را دو برابر یا چند برابر می‌دیدند پایدار ماندند تا پیروز شدند:

يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ زَأَى الْعَيْنِ. ترتیب بیان و تأیید قرائت «یرونهم» ظاهر در این است که مرجع یرون و مثلهم فئتة اول - يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - باشد و مرجع ضمیر مفعول «یرونهم» گروه دوم: آنها کافران را دو چندان خود می‌دیدند، و چون گروه



مشرکان به تقریب سه برابر مسلمانان بود شاید مثلهم إشعار به تکرار و تضعیف عددی باشد مانند «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ»، یا دو چندان خودشان با اضافه عدد مسلمانان که بین سیصد تا چهارصد بود که به تقریب همان سه برابر می شود. واگر این آیه و آیات: اذِیرْ بِكُمُ اللّٰهُ فِی مَنَامِكُمْ قَلِيلاً وَلَوْ اَرٰی كُمْ كَثِیْرًا لَّفَشَلْتُمْ وَلَتَنٰزَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ... وَاِذَا يُرِي كُمْ وُجُوْهُكُمْ اِذَا لَتَقْتَتُمْ فِیْ اَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً... مَفْعُولاً، انفال/ ۴۳ و ۴۴ راجع به يك واقع باشد، باید مسلمانان آنها را کمتر از آنچه بودند دیده باشند: دو مثلشان نه بیشتر، و نیز یُرَوْنَهُمْ خود می دیدند آنان را - به سبب اراده خدا - یا به قرائت ضم یاء یُرَوْنَهُمْ - ارائه نمایند که تغییری در دیدشان بوده که برای رسول خدا، در خواب و بیداری خواب مخصوص پیش آمده است: اذیریکم الله فی منامک قلیلاً، برای دیگران هنگام التقاء و در بیداری، و یا چون خوابی، و اذیریکم و اذالتقیم؛ خداوند آنان را به پیغمبرش اندک نمایاند و همچنین به چشم دیگر مسلمانان، تا سست و ناتوان نگردند، و مسلمانان را در چشم آنان اندک نمود که به میدان جنگ کشیده شوند تا امر و قضای خدا تحقق یابد. امر خدا از نفوسی سر بر آورد که دارای استعداد و مخزن ایمانی بودند و همین که با نیروی مقاوم برخوردند بسط یافتند و خود را چند برابر دشمن دیدند و دشمن آنان را چنانکه بودند، اندک و کم سلاح می دید: (لَيَقْضِي اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولاً)، از این نظر شاید که ضمیر جمع فاعل و مفعول یرونهم مثلهم، راجع به فئته یقاتلون فی سبیل اللّٰه - مسلمانان - باشد، آنان خود را دو چندان فئه کافره می دیدند، یا همه ضمائر راجع به فئه اول باشد: آنان خود را دو چندان خود می دیدند. و شاید که ضمیر فاعلی راجع به فئه کافره باشد که مرجع قریب است و ضمائر مفعول و مضاف الیه راجع به فئه اول: کافران مسلمانان را دو چندان که بودند می دیدند. یا ضمیر مضاف الیه راجع به فئه دوم:

۱- ... آنگاه که خدا آنان را به تو در حالت خوابت اندک نمایاند و اگر آنها را به تو بسیار می نمایاند همه سست و ناتوان می شدید... و آنگاه که آنان را به شما مسلمانان هنگامیکه بهم برخوردید، در چشمتان اندک می نمایاند و اندک می نمایاند شما را در چشم آنان تا انجام دهد خدا امری را که شدنی بود.

آنان مسلمانان را دو چندان خودشان می‌دیدند، و یا همه ضمائر راجع به فئه کافره باشد: آن کافران خود را دو چندان که بودند می‌دیدند. همه این احتمالات با امکانات روحی و واقعیات سازگار است: ضمیر فاعل - یرونهم مثلثم - راجع به فئه اول یا دوم باشد و با هر يك از این دو تقدیر، ضمائر (هم) یا راجع به اول و یا دوم و یا مختلف باشد که هشت تقدیر می‌شود. و نیز شاید که خطاب: قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ، متوجه به مسلمانان و نویدی برای ایشان باشد یا به کافران و بیم آنان، یا به هر دو باشد. با قرائت یرونهم و ترونهم و به فتح یاء و تا و یا به ضم هر دو، که به ۶۴ احتمال و تقدیر یا بیشتر می‌رسد. اگر این آیه مخصوص واقعه بدر نباشد، بیان سنت جاری و عمومی در تاریخ هر دو گروه (فئه) است که در برابر هم واقع می‌شوند. آنگاه که در راه خدا و نجات و رستگاری خلق پیکار می‌کنند و گروه کافر که سد راه خدا و بند خلق می‌باشند.

این سنت تاریخی نمودار اراده عام الهی است: وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ، تأیید: رساندن یا رساندن پی در پی نیرو است. اسم مضاف: بنصره، به جای فعل: (ینصر) اشعار به مخزن نیروی یاریبخش و پایداری دارد که بر طبق مشیت خدا در مجرای نفوس هادی و فی سبیل الله هدایت می‌شود و بسط می‌دهد و چشم و دل و جوارح را دگرگون می‌نماید تا خود را چند برابر و دشمن را اندک می‌بیند و دلها و قدمها را ثبات و دستها را توان می‌بخشد.

فرمانهای مقدماتی که در دیگر آیات آمده برای جریمان همین نصر خاص و مشیت است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُضِيَتْ فِتْنَةٌ فَأَنْتِبُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَّزِعُوا... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا...) انفال ۴۷ - ۴۵. در تاریخ حوادث و برخوردها که این مشیت و یاری را می‌نماید عبرت است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - عبرت و عبور به سوی دیگر، عبارت: سخنی است که به مقصود عبور دهد: آنها که بصیرت و بینش نافذ دارند، از حوادث گذشته و مشهود و پیروزی گروه اندک، به سنت و مشیت خدا

برای آینده همیشه می گذرند، نه آنکه آنها را يك حادثه استثنائی بنگرند و در کنار آن متوقف گردند.

أولى الابصار کسانی هستند که از خود بینش دارند و غرور نژادی و طبقاتی و غنای به ثروت و دود شهوات یا دنباله روی از آنها و دیدن با چشم آنها، بینششان را نکرده است:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ -

تزیین، آرایشگری، دگرگون نمایاندن، و آراستن ظاهر و پوشاندن متن و واقع، فعل مجهول زُيِّنَ از جهت مشخص نبودن و تعدد علل و اسباب تزیین است - علل نفسانی و شیطانی و اجتماعی. قرآن تزیین کردار و رفتار مفسدین و گناهکاران را گناه به شیطان نسبت می دهد که هر چه می کنند نیک و اصلاح می پندارند: «و زین لهم الشيطان ما كانوا يعملون» انعام/ ۴۳. «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» انفال/ ۴۸. «رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي لِأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُوغِيْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» حجر/ ۳۹، و گناه خداوند تزیین اعمال را به خود و علل عمومی نسبت داده است: «وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» انعام/ ۱۰۸، و گناه همچون این آیه مجهول آمده است: «زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ» توبه/ ۳۷؛ و همچنین تزیین زمین گناه به طبیعت آن نسبت داده شده است: «وَإِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... وَازَيَّنَّتْ» يونس/ ۳۰ و گناه به خدا و عوامل و وسائط: «وَإِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» كهف/ ۷

شهوت - تمایل جاذب و لذت بخش به مشتهیات - همین که از حد طبیعی و غریزی که در همه جانوران است در گذشت، خود محبوب و جاذب و تخیلی می گردد و با حب پیوسته آرایش می یابد و همه مشاعر و بینش و چشم و گوش و قوای انسان را بدان سوی نامحدود و مجهول می کشاند - همچون رنگین کمان و سراب - و به همان چشم می دوزد و افزایش می جوید تا در تارهای شهوات و بافت های آن در

می ماند و پوك می گردد؛ دیگر نه بصیرت عبرت انگیزی و اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولٰٓئِی  
 الْاَبْصَارِ، و نه حرکمی از خود و درون، زنده ای فاقد حیات انسانی. همین تزیین،  
 راز اصلی و سر فصل عطف است که بسا همان آگاهان نیرومند و حاکم بر شهوات  
 که در صف خدا و خلق بودند، فاقد بصیرت و توان گردیدند و دگرگون شدند  
 و به حزب شیطان و طبقه ستمگران پیوستند و یا رهبر و قائد آنها شدند. آیا همان  
 بدریان را، که این آیات و آیات دیگر برای آنان نازل شد، می شود از یاد برد  
 که مرکبشان دو اسب و چند شتر بود که به نوبت سوار می شدند و سلاحشان چند  
 شمشیر و نیزه بود که دست به دست می کردند و غذایشان چند دانه خرما بود که  
 به هم ایثار می کردند، آن مردان با ایمان و آگاه که شعارشان لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بود و  
 بسط یافتند همچون صاعقه بر سر مشرکان قریش فرود آمدند و صفوفشان را از هم  
 گسیختند و از قلعه غرور طبقاتی به چاه های مذلتشان کشاندند همان مردان بَدْر  
 و اُحُد و حُدَیْبِیَّة و بیعت رضوان «رضی الله عنهم» و فتح مکه، چند سال پس از رحلت  
 رهبر عظیم (ص) که مقاومت ها درهم شکست و مانع ها در سطح ظاهر از میان  
 رفت و درهای فتوحات باز شد و سیل غنائم و زینت های دنیا به سویشان روان  
 گردید، رسالت خود را انجام یافته دانستند، و به خوشی و سکون گزاشیدند و حب  
 شهوات با همه جلوه های در چشمانشان تزیین یافت. همان طلحه و زبیر و  
 عبدالرحمان بن عوف و... دارای میلیون ها دینار و درهم و هزاران اسب و شتر و  
 گاو و گوسفند شدند و منابع عمومی و چراگاهها را به تصرف خود درآوردند و  
 چندین کاخ در مدینه و کوفه و بصره و اسکندریه برپا ساختند با صدها کنیز؛ با  
 این تغییر دید در روحیه، مفاهیم و اصطلاحات قرآنی و تلاوت، و صف نماز، تقوا،  
 توکل، اقامه سلوات، زکوات، انفاق، حق، عدل، قسط، جهاد، فقاقت... مسخ یارا کد  
 شد. شعار نفی و اثبات لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ به صورت ذکر و برای ثواب درآمد. همانها که  
 عقبگرد کردند و در صف واماندگان و راندگان قریش در مقابل علی (ع)  
 کشیده شدند و دشمن را در درون خود پرورش دادند. این اصل تاریخی و نفسانی  
 و خطرناک است که در این آیه تبیین شده است: ذٰلِكَ لِنُنذِرَ لِّلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ...

بیان تفصیلی مشتیهات بیرونی و منشأ شهوات و حب آنها است که از درون انسان ساقط و متن غرائز حیوانی و افزایش جوئی نامتعادل بر انگیزنده می شود تا آنجا که مشتیهات محدود و بیرونی منتقل به حب افزایش جوی شهوات نفسانی می گردد. این حقیقت را همین بیان آیه می رساند و هر میانی همچون: «زین للناس النساء یا حب النساء یا شهوات النساء و...» رسای بدان نیست. من النساء، اولین منشأ و وسیله شهوات است که در پی آن و به جای حب غریزی و عاطفی اولاد پسر و دختر، شهوت افزایش فرزندان پسر «البنین» می آید که وسیله دفاع و تأمین قدرت نظامی و اقتصادی باشد. نقدینه طلا و نقره که وسیله مبادله و تأمین دیگر شهوات است، وسیله شهوت افزایش جوئی و ذخیره ای محسوب می شود: القناطیر، به ماده و هیأت جمع، مقدار بسیار و افزایشی، والمقنطرة که مفعول اشتقاقی از آنست، نگهداری و ذخیره را می رساند. حب الشهوات به محصولات طبیعی می رسد و حیواناتی چون اسب و اشتر را که وسیله حرکت و کوشش است به انحصار در می آورد و وسیله تفاخر می شود: الْخَيْلِ الْمَسْوَمَةِ - رها شده در منابع طبیعی و چراگاههای عمومی یا داغزده و نشاندار - همچون محصولات انحصاری صنعتی و مارک دار، تا حریم امتیازش برای ممتاز محفوظ باشد، و همچنین حیوانات تغذیه ای اَنْعَامٍ و زمین های آباد و کشتزار: وَالْحَرثِ، رشته های حُبِّ این مشتیهات که رنگ آمیزی و آرایش شهوات می شود و انسان را با همه استعدادها در میان می گیرد و امانده و خشکیده می سازد. اینها در حقیقت وسیله بهره گیری و توشه راه است تا عابر و رهنورد از آنها بهره گیری در تار و پود آنها بماند و نه از بهره آنها چشم پوشد - و از حیات دنیا و رَجْمِ طبیعت به حیات علیا رسد که مجمع کمال و نیکی ثابت و غائی است، ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ. نیکی نزد او و از او و به سوی اوست.

مانند همین آیات با ترتیب و تعبیرهای دیگر در سوره انفال و راجع به کارزار بدر آمده است، با همان دَابُّ آل فرعون و ارائه در آغاز بر خورد و تزیین:

«كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا... كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا...» انفال/ ۵۵-۵۷، «وَإِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ...» انفال/ ۴۶ و ۴۷، «وَإِذْ ذُرِّقَتْ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...» انفال/ ۵۱؛ همین تقارن مضامین می تواند قرینه باشد که الناس در این آیه - ذُرِّقَتْ لِلنَّاسِ - ناظر به قریشیان و همانند و هم طبقه آنان باشد.

قُلْ أَوْبَيْنَاكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مِنْدَرْتِهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنْ أَلَدِهِ وَاللَّهُ بِصَبْرٍ بِالْعِبَادِ.

انباء: خبر و آگاهی به چیزی که وسیله آگاهی بدان برای همه فراهم نیست.

قل اؤبئکم، إعلام و استفهام آگاهی است تا آنکس که آماده آگاهی باشد توجه کند، آن کو جاذبه ایمانش وی را به خود می کشد تا از بندهای تزیین شهوات برهد و قلبش می تپد تا از آنها آزاد گردد؛ مورد خطاب اینانند نه آنان که در میان تنیده شهوات و تزیین ها پوسیده شده اند و بینشی ندارند تا ماوراء آنها و دورنمای آنچه را بهتر و گزیده تر و پایدار است بنگرند: بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ، ذلك اشاره به جمع شهوات و منشا آنها که مشتبهات است، با جمع «ذالکم» که از ترکیب فشرده و خاص قرآن است آمده به جای «اولئک، لکم»، للذین اتقوا، تعلق به فعل مقدر یا «بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ» دارد و وصف تقوا إشعار به علت، چون تقوا حر کتی صعودی با وقایه گیری است و ناشی از ایمان، نه همین ایمان «للذین آمنوا»؛ همانکه از بندها می رهند و هر بند شهوتی را وسیله و پله ای می سازد تا از هر گزیده ای به گزیده تر رسد تا پیشگاه ربوبی و مبدأ تجلیات رب با همه جمال و کمالش و سرچشمه حیات که از آن بهشت ها و بوستانها روید و ریشه هایش نخشکد: جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، همه آراسته و زینت است، نه آرایش، «تزیین»، زینت جاذبه جمال است که زنده می دارد و ایمان و تقوا آنرا کامل می کند و ابعاد آنرا وسیع می گرداند تا به سرچشمه خالص آن رسد. تزیین به بندگی کشد و می کشد،

آن از خداست و سرچشمه روحی و وجدانی دارد و این از شیطان است و فریبنده  
 «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اعراف/ ۳۲. آن يك اصل است و جوهر و ابدیت  
 دارد، و این نما و عَرَض و فریب و گذرا که نباید بدان چشم دوخت و در بندش  
 گرفتار شد: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنِيَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
 لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» طه/ ۱۳۲. «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» النساء  
 ۹۷؛ «يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ» اعراف/ ۱۶۸، «وَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ  
 الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» قصص/ ۶۰، چون عرض است و  
 تاویل آن به جوهر، نباید چون کافران بدان چشم دوخت تا زینت و تزئین  
 شود، و چون متاع است باید از آن بهره گرفت و گذشت، نه آنکه بارانداز گردد،  
 تا کشتن ایمان و محرک تقوا و بسط شعور شخص را از زینت ناپایدار و خیر نسبی  
 بگذراند و به سرچشمه و خیر مطلق رساند: «يَخْتِيرُ مِنَ ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا...» که ابدی  
 و جاودان است: خَالِدِينَ فِيهَا، و همسران و هر چه با شعور و روح منبسط و متعالی  
 جفت و هماهنگ شود و پاکیزه می گردد. و «أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» - بالانر و برتر از همه  
 وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ است.

همان خوشی و خوشنودی و جمال که از خدا بر آنان می تابد و وامی تابد و  
 همی باز تابدارد: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» البینه/ ۸؛ «إِذْ جِئْتُمُ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً  
 مُرْضِيَةً» الفجر/ ۲۸، که فضل و مغفرت و رحمتی در بر دارد: «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا»  
 مائده/ ۴؛ «وَ مَغْفِرَةً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا» الحديد/ ۲۰؛ «وَ بِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا»  
 براءة/ ۲۲.

وزن و بی نشانی (لام تعریف) رضوان، اطلاق و گسترش وصف ناشدنی را  
 می رساند. انسان گرفتار غرائز پست و تزئین شهوات از خود و استعدادهای ناشکفته  
 و پر مایه از کمال و جمال خود نا آگاه است و همان خداست که بدانچه داده و  
 دارد و در پیش دارد بینا است: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَمَا نَعْفُرُ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . وصف و بیان کمال دل‌الذین اتقوا، و پیوستگی به رب و هماهنگی با جمع: رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا است. پس از مراحل آگاهی و تصدیق و ورود در جاده ایمان و قدرت نگاهدار و پیشرو تقوا، نجوایی است از درون قلب و وجدان و وجود که زبان مترجم آنست، چون باز هم اندیشناک و نگرانند، نه از سیئه، عسیان، اثم، یا طغیان؛ بلکه از ذنوب، از آثار تیرگی‌ها و تاریکی‌ها و دنباله و باقیمانده گناهها که از گذشته خود و گذشته‌ای که از آنها گذشته‌اند، از آدمها و حواها و پیش از آن نسان‌ها و دیگر جانوران که جوادی به سوی سقوط و بر ضد ایمان و تقوی دارند، و اگر لطف رب همی آگاهی و مغفرت نرساند تا آنها محو و ریشه کن شوند، با غفلتی و انصرافی به پستی و به عقب بر می گردانند و پیوسته شهوات را تزیین می کنند و چهره دذها و نسان‌ها را می آریند تا به بند کشند و به دوزخ کشانند: وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. تا آن و قایه رب به وقایه تقوا امداد نرساند از خطر کششهای منفی و تزیین شهوات نمی رهد و سبکبال و مجذوب حق و جمال مطلق نمی گردد و به عند رب «عِنْدَ رَبِّهِمْ» و بهشت جاوید نمی رسد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ : تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ... يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ» صف ۱۲ و ۱۳.

الضَّالِّينَ وَالضَّالِّينَ وَالضَّالِّينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ بِالسَّحَابِ - پنج نام و نشان از بی نشانها، پنج وصف اسمی و منصوب و معطوف بهم و بدون عطف به آیه قبل که عالی ترین مرتبه ایمان و تقوی و پیوستگی به رب در هر يك و همه اینها تجلی می نماید. آن ایمانی که حق، جاذبش و قلب مجذوبش و رب، پرورش دهنده اش و اندیشه و عقل آزاد سازنده اش و تقوای پیشبر نگاهدارش باشد، خود در این اوصاف و ابعاد نفسی و خلقی هماهنگ نمودار می شود. نه ایمان تأثیری و تقلیدی و توارثی و نه تقوای خمیدگی و خمودگی و لاشعوری و نه عقل محدود و نه خلق تحمیلی و



ساختگی و يك بُعدی؛ ایمانی که نیرو و توان بخشد؛ الصَّابِرین. صبر و استقامت در برابر هر مهاجمی که بخواهد بدرون نفوس و جامعه ایمانی نفوذ کند، شیطان و بت با همه چهره‌هایش تا سرمایه‌های معنوی و مادی را بر باید؛ ایمانی که از کجی و کج اندیشی و کج زبانی راست و مستقیم گرداند که عمل با زبان و هردو با اراده و ایمان هماهنگ شود؛ الصَّادِقین؛ ایمانی که در برابر حق و مسؤولیت‌های ناشی از آن خضوع آورد؛ والقائِین؛ و راه پخش و رساندن سرمایه‌های معنوی و مادی را به دیگران باز گرداند؛ والمُنْفِقین؛

این اوصافی است که در روز و هنگام آفتاب بروز دارد و در متن زندگی و آنگاه است که وارد غوغاها و غبارها و کشمکش می‌شوند، همینکه پرده شب فرو افتاد خزند کان به لانه‌ها و پزند کان به آشیانه‌ها و کوسفندان به آغلها برگشتند، گر گها به تیز کردن دندان پرداختند و در کمین درآمدند و سلاخان به آماده کردن کارد و چاقو، اینان با کشش کهکشانشانها و جاذبه انوار اختران به ابدیت روی می‌آورند و از خود و از کوتاهی‌ها در انجام مسؤولیتها و از غفلت‌ها دلی به آسمان دارند و اندیشه‌ای از خود و استغفار: وَالْمُسْتَغْفِرِينَ فِي الْأَشْحَارِ.

شَهِدَانَهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَالِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

شَهِدَ از شُهود، بصری یا علمی؛ علم خداوند به ذات خود، شهود به یکتائی؛ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، ذات و صفات و آثار آنست، یا از شهادت به معنای گواهی که با حروف تعدیه مصرح می‌گردد: شَهِدْلَهُ، بِهِ، عَلَيْهِ که شهادت با کلام و إلهام و نظام همگی شاهد یگانگی و یکتائی و نافی ترکیب و شرك است. عُقُول فطری، و وحی پیغمبران و پیوستگی جهان همه گواه این حقیقت‌اند و آنرا اعلام می‌کنند. قَالِمًا بِالْقِسْطِ، حال الله، یا انه لا اله الا الله، که پس از عطف والملائكة و اولوالعلم آمده تا آنها را در بر گیرد. قسط: هر چه را در مرتبه و به جای خود نهادن و فراخور آن استعداد و موهبت دادن، قیام به قسط، ظهوری از صفت الْحَيُّ الْقَيُّومُ است.

همان خدای حی قیوم علم شهودی دارد یا شاهد است که جز او خدائی در حال و نمودار قیام به قسط نیست و همچنین ملائکه و اولوالعلم. یکتائی و حیات و قیومیت ذاتی او در قیام به قسط نمودار است که همه اجزاء درشت و ریز و پیدا و ناپیدا را با هم پیوسته و حیات و کمال می بخشد و هر يك را در حد خود و هماهنگ و نگهدار و كمك با هم و بر پا می دارد و آنچه از نیرو و تشعشع و خواص ذاتی و جاذبه دارند با ترازی قسط و حق بدهم می دهند «وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» نه ریزها و ریزترها بر آن میزان بس دقیق و قسط طغیان می کنند و نه درشتها و درشت ترها با همه نیرومندی آنها را از مدار خود می رانند و یا جذب و محو یا از افاضه بدانها امساک می کنند. می شود که به قرینه پیوستگی نزدیک، قائماً بالقسط حال و بیانی از موضع و کار الملائكة و اولوالالعلم باشد. یا شهود توحیدی: ملائکه قسط را در آفرینش بدیا می دارند؛ و اولوالالعلم با شهود و علم به تأویل، در اجتماع انسانی، تا آنرا با آفرینش هماهنگ گردانند و به توحید ذات و صفات گرایند: لا اله الا هو، و حیات انسانی با قیام به قسط باید گیرد و دوام و کمال یابد و عزت و حکمت همه را فرا گیرد: العزيز الحكيم.

قائماً بالقسط که مفرد آمده نه «قائمین بالقسط» باید حال برای الله باشد. تاخیر آن با فاصله «والملائكة و اولوالالعلم» پیوستگی و هماهنگی کامل ملائکه و اولوالالعلم را با الله می رساند و نیز به واسطه و تبعیت الله، گویا ملائکه و اولوالالعلم هم با شهادت به توحید قائم به قسط می باشند. به هر صورت، گواهی خداوند به توحید پیش از بیان قولی با قیام به قسط ظهور دارد. شهادت: ظهور و بروز شخص و یا علم به چیزی است که در قول و فعل آشکار و مشهود گردد. این شهادت و حقی هماهنگ با شهادت فعلی خدا و فرشتگان و اولوالالعلم است. قوانین جاری عالم که ظهور اراده حکیمانه مبدأ و تدبیر مدبّرین و قوای عالیه است، هر موجودی را در حدی که برایش تقدیر شده و در ترکیبات اجزایش بهها داشته و با قوانین کلی و کلی تر پیوسته می دارد تا قوانین عمومی واحد و شامل و فراگیرنده ای که همه نمایاننده يك اراده و مشیت است و به سوی يك وحدت مطلق پیش می برد. آن اندیشمندان آگاه که در عمل و گفتار صابر و صادقند و

۱- اینستن، در مقدمه «علم به کجا می رود» تألیف پلانک ترجمه احمد آرام، چنین

اندیشه خود را با جهان بزرگ و جهان آراء پیوسته دارند و منفق و مستغفرند؛  
 «الصابرين والصادقين... آیه سابق»، آنها هم در اندیشه شهودی و اشرافی  
 وحدت و قسط عالم را درمی یابند و هم برای هماهنگی اجتماع با جهان قسط  
 را برپا می دارند... واولوالعلم قائماً بالقسط. و همه این حقیقت و حرکت به سوی  
 آن را اعلام می کنند: لا اله الا هو العزيز الحكيم.

گفته است: «... از این قرار عالیترین وظیفه دانشمند فیزیک اکتشاف کلی ترین قوانین  
 اساسی است که به صورتی منطقی می توان با آنها تصویری از جهان ساخت ولی برای دست  
 یافتن به چنین قوانین اساسی راه منطقی وجود ندارد، تنها راه اشراف و علم حضوری است  
 و آن از این احساس نتیجه می شود که در ماورای ظواهر نظمی وجود دارد که تجربه این  
 نظم موجود را محسوستر می سازد... از این گذشته ترکیب مفهومی و عقلی که نسخه  
 بدلی از جهان تجربینی است ممکن است رفته رفته ساده تر شود و به صورت چند قانون اساسی  
 درآید که تمام ترکیب عقلی به صورت منطقی بر آن استوار باشد. در هر پیشرفت علم، دانشمند  
 فیزیک نیک در می یابد که با ترقی تجربه قوانین اساسی بیش از پیش ساده شده است، وی  
 از این امر دچار شگفتی می شود که در آن چیزی که به نظر بی نظمی و پریشانی می رسد چه  
 نظم عالی نهفته است. این نظم را نمی توان ساخته فکر خود وی دانست بلکه وابسته و  
 جزء لاینفک جهان ادراک حسی است...». بلانک در همین کتاب، در پایان بحث «تصویری  
 که دانشمندان از جهان خارجی می سازند» گوید: «... ولی در پایان کار از جهانی که فقط  
 جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی منافیزیکی رسیدیم. این جهان جدید بدانسان در  
 برابر ما قرار گرفته که امکان شناختن مستقیم آن وجود ندارد. و این سرزمین اسرارآمیز  
 است و حقیقت آن را با نیروی فکر بشری نمی توان دریافت ولی در ضمن تلاش و کوششی  
 که برای فهمیدن این جهان می کنیم به زیبایی و آهنگ داری آن متوجه می شویم...»  
 در بحث «از نسبی تا مطلق» گوید: «... پیش از آنکه به سخن خود پایان دهم،  
 می خواهم دشوارترین مسأله را عنوان کنم. و آن این است: آیا می توان گفت که مفهومی  
 علمی، که اکنون برای آن رنگ مطلق بودن قائلیم، روزی نخواهد آمد که معلوم شود  
 تنها معنای نسبی دارد و به امری که جنبه مطلقیت آن بیشتر است رهنمون شود؟...»  
 شهدالله... واولوالعلم قائماً بالقسط - اولوالعلم - دارای بینش وسیع و خاص و  
 تحرك علمی - مانند اولوالالباب، اولوالابصار، اولوالاسماع - نه عارضی و وابسته -  
 مانند: عالم، ذو علم، ذو المال، ذوالشوكة و...

۱- قسط و عدل، دو لغت و دو مفهوم دارد و از هر جهت مترادف نیستند گرچه  
 گاه در یک مورد و به یک معنی آمده است. قسط: سهم و نصیب، هر قسمت از کالای تقسیم  
 شده: قاسط، فاعل مجرد: ظالم، برنده حق دیگران و متجاوز. مقسط، فاعل مزید: ادا  
 کننده حق و سهم دیگران، تقسیم کننده یا ادا کننده دین در زمانها و ماهها. گویا از همین

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الدِّينَ أَوْلُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ، وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: ان الدین که با تأکید و بی-حرف عطف و فاصل آمده لزوم و پیوستگی این آیه را با آیه سابق می نمایاند، لام الدین گویا اشاره به دین معهود و حق و با استیعاب است، و مفهوم ظرف عندالله اشعار به حصر درمقابل الناس دارد. الاسلام ظاهر درمعنای لغوی است: تسلیم شدن و یا به سلامت گرائیدن که از لوازم تسلیم می باشد که منشأ معنای اسمی ووصفی گرویده به آئین اسلام- یا گرایش به اسلام- چنانکه افعالی ازاین مصدر به معنای لغوی آن درقرآن آمده است: «أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. آل عمران / ۱۹ و ۸۳»؛ «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ. نساء / ۱۲۵»، «وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - نمل / ۴۴» و دیگر مشتقات آن در دیگر آیات: به راستی و به یقین آن دین خدائی و حق و یا همه دین نزد خدا - همان خدای یکتا و قائم به قسط - همان تسلیم شدن و به سلامت گرائیدن است. چون هر چه

→

لغت است، قسطاس: ترازو و هر وسیله سنجش. عدل: همتا، یکسان، قضاوت بیطرفانه و بدون تمایل و انحراف به یک سو، پاداش، سنجش، وسط راه، دو شخص یکسان، دو چیز هم وزن. عادل: کسی که قوای روحی و نفسیش معتدل باشد و یکی از غرائز و قوایش بر دیگری چیره نشود. درقرآن، قسط و عدل، هر یک درمورد خاصی آمده، و گاه هر دو در یک مورد: «... فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا... حجرات / ۹» اصلاح بین دو طایفه به عدل، همین است که هیچ گونه تمایل و وابستگی به یک طایفه نباید دخالت در اصلاح داشته باشد. قسط آن است که حق اجتماعی و مالی هر یک چنانکه هست به آنها داده شود. «كَانَ خِفْتُمْ الْأَتْقِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ... فَإِنْ خِفْتُمْ الْأَتْعِدُوا قَوَاجِدَةً... نساء / ۳» ترجمه: اگر نگرانید که درباره دختران یتیم قسط را انجام ندهید (از آنها چشم پوشید و بگذرید) و با زنان دیگری که برای شما پاکند (اینگونه نگرانی درباره آنان نیست) ازدواج کنید... تا چهار زن و اگر نگرانید که عدالت نکند پس یک زن. رسم بود که دختران یتیم را برای دست یابی و بردن اموالشان به زنی می گرفتند و سهم مالی و حق آنان را می بردند، «الاتقسطوا»... و درباره زنان متعدد، نگرانی از رعایت نکردن عدالت در رفتار و حقوق در بین است، «الاتعدلا» و چون عدالت کامل بیش از رفتار و کردار در توجهات و تمایلات درونی نیز باید رعایت شود، در آیه دیگر چنین آمده: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ... / ۱۲۹». درقرآن قسط

←

هست از پیدا و ناپیدا نزد خدا و در پیشگاه او و تسلیم اراده اوست، پس همین آئین تشریحی خدا برای انسان مختار و آزاد است که در گزیدن آئین چون به خود واگذارده شود از نزد خود و پیش خود - عند نفسه، نه عند الله - دین می‌سازد و آنرا دین خدا می‌نماید و خود را از آفرینش که عند الله است جدا و دور می‌دارد. آن يك: وحی والهام و آهنگ آفرینش و قیام به قسط و هدایت است، و این يك: اوهام و وسوسه‌ها و ستم و امتیازات و گمراهی. تسلیم بدان: توحید فکر و قوا و رستن از بندت‌ها و قیود اجتماع ظالمانه و پیوستن به جهان و جوازب آن و دیگران و باز شدن بینش و حرکت و شکوفائی و گسترش در همه ابعاد حیات است، و تسلیم به این: کشیده شدن به بندها و جدائی‌ها از خود و جهان و دیگران و کینه‌جوئی

→ و مشتقات آن بیشتر در موارد تأدیة حقوق افراد و اجتماع و اموال و پاداش‌ها و کیل و وزن آمده. و عدل در موارد خلیات و احکام و شهادت و اسناد و راه و روشها. و نیز قرآن اقامه قسط را اولین منظور و هدف اجتماعی رسالت همه رسل می‌نماید: «ولکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون - هود/۴۷»، «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... حدید/۲۵». رسولان را ما با براهین روشنگر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان احکام و مسؤولیتها» و میزان «معیارهای تشخیص حق و باطل» نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند. که نتیجه غائی ارسال رسل و بینات و کتاب و میزان، قیام خود مردم برای اجرای قسط است: رساندن و رسیدن همه مردم به آن چه در زندگی و اجتماع سهیم هستند به فراخور استعدادها و مواهب طبیعی و روحی و اکتسابی تا جلوی استعدادها باز شود و موانع در میان نباشد و هر که سهم خود را در باید و فرد و گروهی بیش از استعداد و عمل، از بهره‌های خلقت و فراورده‌ها نبرند و از دیگران بهره‌گیری نکنند و هر کس به مقیاس استعداد و ذوق‌های ذاتی و اکتسابی در جای خود قرار گیرد و از حقی که دارد بهره‌مند شود. این اساس مجتمع سالم و طبیعی است و هماهنگی با نظام جهان و زندگی که با اختیار و عقل و بینش و مکتبی شدن باید صورت گیرد. به تعبیر آیه «لِيَقُومَ النَّاسُ»، نه آنکه بدان و ادار شوند: «لِيَقِيمُوا النَّاسَ». بنابراین مجتمع قسط، آن است که هر کس به حق خود از هر جهت برسد و این را نشاید که مجتمع عدل نامید. این اساس عدل است. چون در مجتمع قسط که هر کس فراخور استعداد و اکتساب نائل می‌شود، لازم نیست که عدل اجتماعی نیز برقرار شود در چنین اجتماعی تفاوت استعدادها و تولیدها و مصرفها باز منشأ اختلاف و فاصله و پیدا شدن طبقات در میان است که با رهبری اجتماعی و استقرار عدالت، و پیش از حقوق، نیازها و

←

و فرسودگی و جمود و قیود و پیوسیدگی. اینگونه دین و قوانین ناشی از آن یا ساخته و پرداخته اوهام و اوضاع محیط است، و با تحریف و مسخ از وحی و کتاب الهی که به رنگ محیط جاهلیت و تعصبات و اُمَنیه‌ها و امتیازات و اختلافات در آمده است: وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اٰتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ. این بیان حصری تأکید همین حقیقت است که آئین خدائی همان توحید و تسلیم

عقب ماندگی‌ها از میان برود تا مجتمع عدل و هماهنگی صورت گیرد. «اُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ... شوری/۱۵» - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ... نحل/۹۵» «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.. نحل/۷۲».

اقامه قسط پایه گذاری مجتمع سالم و مورد رسالت همه رسولان بوده است: «لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا...» و اقامه عدل: اکمال آن و تکمیل رسالت. شکل گرفتن خود به خودی اجتماع و تمدن، آغاز بهره‌کشی و بهره دهی و بردن حقوق مردم «ناس» و جلوگیری آنان از مواهب روحی و طبیعی بوده است. و گسترش آن از دوره آهن که با دست یافتن به آن کشاورزی و صنعت و کشتی سازی و ابزار جنگی و دیگر صنایع، تحول و تمرکز یافت و جنگهای فنی و طبقه و طبقات حاکم پدید آمد، در طلیعه این گونه تحول و تمدن بود که رسل برای اقامه قسط برانگیخته شدند. شاید آغاز دوره آهن و دسترسی به آن از احجار جوی گداخته‌ای بود که از زمانهای قدیم در روی زمین فرود آمده بود و نیاز به استخراج و ذوب نداشت و با یافتن آن، قدرت و نیروی اقتصادی و جنگی به دست بشر آمد که هم قدرت جمعی در آن بود و هم ناتوانی و بینوایی و هم سودها و بهره‌ها: «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... وَانزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ» که «بأس» هم متضمن معنای جنگ و قدرت و شدت است و هم بینوایی و نیازمندی شدید. با ارسال رسل و انزال حدید و پیدایش درگیریهای درونی و بیرونی مجتمعات است که معلوم می‌شود چه کسانی به یاری خدا و رسل برای اقامه قسط بر می‌خیزند: «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» پس از ارسال رسل و اکمال آن این مسؤولیت سنگین تاریخی را پیروان رسل و مؤمنین به آنها باید به عهده گیرند که گواهان اراده خدا و نمایندگان او و با همه قدرت باید به‌ها دارندگان و نگهبان قسط باشند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ... نساء/۱۳۵» - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ...» مائده/۸ - تا نظام اجتماع را با نظام جهان هماهنگ کنند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...»

۱- «... یعنی خودداری از تسلیم به یک جهان بینی. این سطحی بودن، این رسوخ- ناپذیری روح، معلول کیفیت ناپایدار حیات امروزی و افسردگی عمیق انسان کنونی است.» از کتاب در جستجوی رستگاری رسالت جهان سوم. استو کلی کارامایکل ترجمه سیاوش برزگر.

می باشد. اختلاف، حدوث اختلاف و امتیاز میان دین عندالله و دین عندالناس را می رساند که آن يك از آغاز، توحید شهودی خدا و فرشتگان و اولوالعلم و قیام کنندگان به قسط و تسلیم گرایندگان بوده که با کتاب وحی داده شده تا دریافت علمی شود. او تووالکتاب... جائهم العلم. گرچه کتاب داده شدگان و دریابندگان علم، چنانکه باید کتاب را نگرفتند و نائل به دریافت علمی - اولوالعلم - نشدند و خودخواهی و سودجویی و ستم پیشگی آنانرا از آئین توحید و تسلیم بازداشت و به سوی اختلاف و سرکشی کشاند: بغیاً بینهم، تا به آیات خدا که نشانه های توحید و تسلیم است کافر شدند و آئینهای ناشی از بغی و ترک کتب یافته از توحید و شرك و تسلیم و طغیان و اختلاف آور را به جای آئین خدا و توحید و قیام به قسط نمایانند که همان خدای سریع الحساب حساب آنرا می داند و می رسد. ومن يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحَسَابِ. آیات کلامی و نظامی خدا بیانگر يك اراده و يك حکم و قیام به قسط است، کفر به آیات، بغی و سرپیچی است و در مقابل آن قرار دارد و منشأ درگیری با آن و اختلاف ناشی از آن می باشد و هر چه که منشأ کمال و توحید و تعالی است، کفر بدان موجب سقوط و برخورد و اختلاف در کیفیت و کمیت می گردد که حسابش را جز خدا نمی داند. این اختلاف ناشی از بغی است و برخلاف اختلاف در مراتب وحی و نبوت و هماهنگی با تکامل در توحید و تسلیم و راه گشای به سوی آن می باشد.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ؟ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ، وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.

مُحَاجَّة: حجت آوردن هر يك از دو طرف مقابل است برای تعریف و شناخت و یا اثبات مدعای خود، ضمیر فاعلی حَاجُّوكَ راجع است به الذین اوتواالکتاب که با علم و به انگیزه بغی، اختلاف در شناخت آئین خدا و دعوت و نشانه پیغمبران پیش آورند.

اسلام: بازداشتن از سرپیچی و مقاومت و واداشتن به تسلیم است و اِشعار به-

نوعی معارضه و مقاومت دارد. او را یا آنرا از معارضه و مقاومت بازداشت و به تسلیمش آورد.

وجه: روی و وجهه درون است که از هر چه سرپیچید و به هر چه و هر سو روی آورد، مشاعر و عواطف و قوا و حواس، روی ظاهر را بدان جهت می کشاند. آدمی به طبیعت اولی، محکوم حواس و شهوات و آرزوهای ناشی از آنهاست، و وجهش در آن جهت است و همه قوای درون و مشاعر و عواطف و حواس و جوارح و نیروهای بیرونی و آئین و هر وسیله‌ای را برای رسیدن به آنها استخدام می کند و هر ستم و تجاوزی را روا می شمارد که کلمه جامع آن «بغی» است: «بغیا بینهم». بغی: آرزو، طلب، ستم، ناروا، بغیّه: مطلوب نهائی و به دست نیامده.

همینکه عقل فطری انگیزه‌های انسانی بیدار شد و وجه به سوی هدفها و مقاصد برتری کشانده شد، کشاکش و تضاد درونی آغاز می شود، مگر آنکه قدرت ایمانی و شناخت، وجه را برهاند و تسلیم خدا و حق گرداند. پس هر که از بند جوازب نفسانی و مختلف و تضادهای ناشی از آنها خود را رهاند و وجه خود را منقلب و تسلیم خدا کرد به آئین اسلام که آئین خدا و وحی و نبوت و آفرینش است، روی آورده. *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.* و در محیط سلم درآمده و آئین راستین و راستی پیغمبران به حق را شناخته است و مجالی برای جدال و محاجه نیست. چه درباره اصل آئین و چه آورنده و نشانه‌های آن: *فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَ مَنْ أَتَّبَعَنِي.* تکرار نشدن فعل معطوف و اظهار ضمیر - به جای اظهار «و اسلم من اتبعن» - پیوستگی تابع و متبوعی به حق را در همه ابعاد فکری و نفسی و عملیشان می رساند: اگر آنان که کتاب داده شده‌اند با تو محاجه کردند، بگو من وجه خود را تسلیم خدا کرده‌ام و هر که در هر جهت پیرو من است و به من پیوسته؛ پس چه محاجه‌ای شما را با من است؟ و اگر شما هم تسلیم شده‌اید و به آئین خدا راه یافته‌اید، محاجه‌ای بر شما نیست. *وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسَلَمْتُمْ؟ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدْ أَهْتَدُوا.* تصریح به اسم ظاهر و موصوف للذین اوتوا الكتاب به جای «لهم» نظر خاص بدانان را می رساند، و از جهت



عطف و الامیین، تفضیل و تثبیت خطاب و استفهام و جزا است. در این آیه که امیین عطف و مقابل الذین او تو الکتاب و به جای «المشركین»، آمده، قرینه است که منظور از کتاب داده شدگان یا اهل کتاب، آشنایان به کتاب و کتابت داران و مکتب است نه همین منسوبین به کتاب آسمانی. کتاب خدا در مرتبه اول متوجه اینها است و امیین بدینان چشم دوخته‌اند. پس اینان هم مسؤول خود و هم مسؤول دیگرانند و اگر تحول یافتند و تسلیم به اراده خدا شدند، دیگران را در پی خود می‌کشند، و دین خدا همین انقلاب درونی و بیرون آمدن از خود و رهائی از بندهای خودپرستی و دیگر پرستشهای زاینده از آن و توحید و تسلیم وجه به خداست که منشأ دگرگونی انسانها و اجتماعات و توحید انسانی می‌گردد.

انگیزنده این رهائی و انقلاب از عمق فطرت و رهنمای آن، عقل فطری و وحی پیمبران است و جز این هر چه و به هر صورت باشد شرك است و بند است و بقی است و اختلاف. اختلاف در امتیازات و خون و طبقات و در اصول و فروع و در مایه و صورت دین خدا. اگر تحول و تسلیم به خدا نشد تسلیم به هوا و بتها و بقی است. و خدای یگانه و معبود به حق در چهره تبار اسرائیل و مسیح درمی‌آید و مثلث می‌شود و مثلث در اندیشه‌های گوناگون و نظام پست اجتماعی مربع و مخمس و همچنین خدایان آسمان و زمین، ارباب انواع و ارباب مردم، راهبان و اخبار و طاغیان که همه بقی است و دشمنی و کینه نوزی و سرمایه سوزی. و بقیاً بینهم، آن‌گاه در برابر پیغمبر اسلام و داعی به توحید و آزادی و تسلیم، صف می‌آرایند و محاجّه می‌کنند. پیمبران باید از نسل اسرائیل باشند نه عرب، از نژاد اسحاق باشند نه اسماعیل، از سرزمین فلسطین باشند نه جزیره العرب، باید دارای چنین و چنان اوصاف باشند و باید هر چه را ما داریم، از کتاب و اندیشه و پرستش و نظام زندگی، تصدیق و تثبیت کند و همچنین، این محاجّه‌های بقی آمیز و حجّت تراشیه‌های اختلاف‌انگیز جز مسخ چهره و آئین خدا نیست و آئین خدا جز تحول و روح و فکر و اندیشه و اجتماع و تسلیم نمی‌باشد.

از هماهنگی و سلامت قوای فکری و نفسی تا تسلیم وجه و وجهه همه به